

رادیکال، همچون واقعیت

اروپا در چنگال ناسیونالیسم

م.ا. برزین

ژانویه ۲۰۱۷

(برای سوسیالیسم www.forsocialism.org)

سال ۲۰۱۶ که خوشبختانه به پایان رسید سال نحس عروج راست افراطی در غرب بود. پیروزی دانالد ترامپ در امریکا البته سمبول این گردش به راست است، اما در بیشتر کشورهای اروپایی احزاب ناسیونالیست و شبه فاشیست و نئوفاشیست اکنون محترم شمرده می شوند و جایگاه شان در بستر اصلی سیاست است. و در همه این کشورها احزاب جا افتاده و رسمی، اعم از محافظه کار و لیبرال و سوسیال دموکرات، ظاهراً راهی بهتر از این به عقل شان نرسیده که برای خنثی کردن احزاب راست ناسیونالیست تلاش کنند تا پرچم وطن پرستی را از دست این احزاب برابیند. از حزب محافظه کار بریتانیا گرفته تا حزب سوسیالیست فرانسه، و از دموکرات مسیحی های آلمان گرفته تا سوسیال دموکرات های اسکانندیناوی، اکنون پروژه همه شان پافشاری بر هویت ملی و اثبات میهن پرستی خودشان است. انگار هیچ درسی از تاریخ نگرفته اند. در آغاز قرن بیستم، این عروج ناسیونالیسم در اروپای غربی بود که در میدان های جنگ اول جهانی به لیبرالیسم اروپای غربی، دستکم برای چند دهه، پایان داد.

در سال های پیش از آغاز جنگ اول جهانی لیبرال ها با آتش بازی کرده بودند و میهن پرستی را دامن زده بودند. طرفه این که در سالی که گذشت در همه کشورهای اروپایی، به ویژه در کشورهایی که طرف های اصلی جنگ اول جهانی بودند، از سوی مقامات دولتی و رسانه های رسمی یادبود "نبرد سُم" (Somme) با افسوس خوردن بر کشتار بی حاصل در سنگرهای جنگ جهانی برگزار شد. سال ۲۰۱۶ سالگرد صد سالگی "نبرد سُم" بود که ظرف کمتر از پنج ماه، در تابستان و پائیز ۱۹۱۶، بیش از یک میلیون کشته بجا گذاشت.

در آغاز جنگ اول جهانی، ارتش آلمان از بلژیک بی طرف عبور کرد و راهی پاریس شد، اما پس از چند هفته متوقف شد. از اوایل سال ۱۹۱۵ تا انتهای جنگ، در یک سو سربازان ارتش آلمان و در سوی دیگر سربازان فرانسوی به همراه سربازان

ارتش بریتانیا (شامل نیروهای مستعمراتش)، در شیار تنگ سنگری به عرض یکی دو متر و به عمق سه چهار متر زمین گیر شدند که صدها کیلومتر، از ساحل بلژیک در کانال مانس تا کوهستان های مرزی فرانسه و سوئیس، امتداد داشت. در تمام این مدت، علیرغم آتش مدام توپخانه و حمله مکرر پیاده نظام طرفین، تغییری در مواضع ارتش های متخاصم ایجاد نشد. این همان "جبهه غرب" معروف است که بی ثمری نبردهایش در رمان اریش ماریا رمارک، "در جبهه غرب چیزی عوض نشده"، به استادی تصویر شده. و همچنین شاید یکی از بهترین روایات متأخر هنری از پوچی این جنگ، فصل آخر سریال کمدی تلویزیونی بریتانیایی "بلک آدر" باشد(۱). در پایان جنگ اول، نبردهای "جبهه غرب"، بی آن که تغییری در مواضع ارتش ها ایجاد کرده باشد، بیش از ۱۲ میلیون کشته برجای گذاشته بود.

وقتی جنگ اول آغاز شد، سویای لیبرالیسم و محافظه کاری که جریانات اصلی بستر سیاست بودند، سوسیالیسم نیز جریانی رو به رشد در کشورهای اروپای غربی بود. گرچه همان هنگام نیز گرایشات مختلفی در درون سوسیالیسم اروپا موجود بود، اما، برخلاف امروز، در آغاز قرن بیستم همه احزاب سوسیالیست در اروپای غربی (که عموماً سوسیال دموکرات نام داشتند) متکی به توده های متشکل طبقه کارگر بودند. با شروع جنگ اول جهانی، اما، همه اختلافات دیگر در سوسیالیسم اروپا تحت الشعاع مسأله جنگ قرار گرفت. خط فاصل دو گرایش اصلی در سوسیالیسم اکنون یا میهن پرستی و مشارکت در جنگ جاری تا پیروزی، یا انترناسیونالیسم و تلاش برای توقف جنگ بود. چپ ترین انترناسیونالیست ها مبلغ شکست دولت خودی در جنگ بودند. به نظر این انترناسیونالیست های خیلی چپ، وظیفه کارگرانی که در اونیفورم سربازی به جبهه اعزام شده بودند این بود که دست دوستی به سوی سربازان "دشمن" دراز کنند، و بجای شلیک به سربازان "دشمن"، که آنها هم زحمتکشان در اونیفورم بودند، تفنگ هاشان را به سوی افسران خودی بر گردانند.

در ابتدای جنگ، این شعارها بسیار دور از واقعیت و کاملاً خیالی به نظر می رسید. این گرایش چپ در سوسیالیسم اروپا چنان ضعیف بود که سردمدار این گرایش یک سوسیالیست گمنام از یک کشور حاشیه ای اروپا، به نام لنین، بود. لنین به سوئیس بی طرف رفت که پناهگاه همه فعالان سیاسی و روشنفکران مخالف خوان اروپای وقت شده بود. و آن طور که می گویند برای مدتی نیز مستأجر آپارتمانی در زوریخ بود در همسایگی کاباره ولتر، پاتوق هنرمندان آوانگارد و محل تولد دادائیسیم. از گفتگوی لنین با دادائیسیم ها و شطرنج بازی کردن شان داستان ها می گویند، اما ممکن است اینها افسانه باشد. قدر مسلم این است که، همان طور که هانس ریشر، هنرمند دادائیسیم، بعدها به طنز بیان کرد، پلیس سوئیس بیشتر مراقب دادائیسیم ها بود تا این روس های آرام اهل مطالعه. چرا که، به قول ریشر، هر لحظه ممکن بود کار وقیحی

از دادائیسست ها سر بزند، حال آن که این روس ها بدون هیچ گونه خودنمایی فقط مشغول نقشه کشیدن برای انقلاب جهانی بودند! (۲)

آیا انتظار برای "انقلاب جهانی"، یعنی امید بستن به همبستگی کارگران و زحمتکشان و تلاش آنها برای مبارزه با طبقه حاکم کشور خودشان برای پایان دادن به جنگ، محاسبه موهومی نبود؟ در اوج اپیدمی ناسیونالیسم، باور به انترناسیونالیسم کارگران در برابر میهن پرستی آیا چیزی بیش از باوری ایدئولوژیک و شبه مذهبی بود؟ آیا تبلیغ برادری سربازان دو کشور در حال جنگ هیچ پایه ای در واقعیت داشت؟ می گویند لنین و همسرش در سوئیس زندگی فقیرانه ای داشتند. می گویند در یک رستوران ارزان غذا می خوردند که به قول همسر لنین جایگاه مردم "در اعماق" زوریخ بود. در این رستوران یک بار از یک فاحشه شنیدند که به خاطر تأمین معاش مادر پیر و برادر خواهرهایش ناگزیر از فحشا شده؛ و همه این ها تقصیر جنگ بود که عشق او را ربوده: "جنگ مردها را می دزد، کلک کثیفی که پول دارها اختراع کرده اند." خانم کافه چی هم به گفتگو پیوست: "من نمی دانم چرا سربازها یک تیر به افسرهای خودشان نمی زنند که برگردند سر خانه و زندگی شان!" و چشمان لنین برق زد و لبخند بر لبش نشست (۲).

آنچه آدم ها را از هم جدا می کند مرزهای کشوری و ملی نیست، بلکه تنها مرز واقعی، مرز طبقاتی میان پائینی ها و بالایی هاست. محاسبه انترناسیونالیست هایی چون لنین به این احساس گنگ و شریف "مردم در اعماق" متکی بود. احساسی که در رهبران احزاب سوسیال دموکرات اروپا متأسفانه به ندرت وجود داشت. در ۱۹۱۵، سوسیالیست های انترناسیونالیست اروپا برای تبادل نظر کنفرانسی در دهکده دور افتاده زیمروالد در سوئیس برگزار کردند. زیمروالد ده کیلومتر بیرون شهر برن قرار داشت و، آن طور که تروتسکی در زندگینامه اش می گوید، برای رفتن از برن تا دهکده زیمروالد، همه نمایندگان انترناسیونالیست در چهارتا درشکه جا شدند. (تنها صد سال بعد، در ۲۰۱۵، شهرداری زیمروالد لوح یادبودی برای این کنفرانس نصب کرد؛ تا پیش از آن شهرداری تلاش می کرد هر اثری از این کنفرانس را، از جمله ساختمانی که لنین در طول کنفرانس در آن اقامت داشت، نابود کند!)

و تازه این کنفرانسی بود که چندان هم چپ نبود، بلکه صرفا نفس هرگونه جنگی را محکوم می کرد و علی العموم مبلغ صلح طلبی بود. تنها جناح چپ کنفرانس زیمروالد بر این پافشاری می کرد که تنها راه واقعی پایان جنگ ابراز همبستگی سربازان کشورهای در حال جنگ، مبارزه آنها علیه دولت خودشان، و انقلاب علیه سرمایه داری است (۳). یک شاعر جوان دادائیسست (والریو مارکو، Valeriu Marcu)، که بعدها نخستین زندگینامه لنین را نوشت، گفتگویی با لنین را در زوریخ

نقل می‌کند: شاعر که خودش ضد جنگ و طرفدار صلح بود از لنین می‌پرسد چرا محکوم کردن نفس جنگ را کافی نمی‌داند؟ چرا به جای تبلیغ پایان فوری این جنگ نکبتی، اصرار دارد شعارهای رادیکال بدهد و مدام از ضرورت انقلاب کارگران و زحمتکشان علیه دولت و طبقه حاکم کشور خودی حرف بزند؟ لنین در پاسخ می‌گوید: من نمی‌دانم شما چقدر رادیکال اید یا من چقدر رادیکال ام، اما، "آدم باید سعی کند همیشه به اندازه واقعیت رادیکال باشد." (۴)

واقعیت این بود که جنگ اول جهانی نه بر اثر سوء تفاهم روی داده بود و نه نتیجه سقوط اخلاقی زمام داران کشورهای در حال جنگ و ندانستن فوائد صلح بود. ناسیونالیسم پوشش منافع طبقه حاکم بود. لنین برای همان شاعر جوان در مورد علل جنگ مثال ساده‌ای زده بود: "یک برده دار، یعنی آلمان، که صاحب صد تا برده است دارد با برده دار دیگر، یعنی انگلستان، که دویست تا برده دارد، دعوا می‌کند تا توزیع عادلانه تری" از برده‌ها برقرار شود" (۴). اکنون نیز، صد سال پس از جنگ اول، ناسیونالیسم اروپایی (و امریکایی) چیزی جز پوشش منافع سرمایه داران این کشورها نیست؛ چرا که در دوره حاضر نیز به سبب بحران جهانی اقتصادی، صاحبان سرمایه در کشورهای مختلف تنها با قاپیدن سهم همدیگر می‌توانند کسب و کار سودآور خود را حفظ کنند. رادیکال یعنی ریشه‌ای، و بدون دست بردن به علل ریشه‌ای رواج ناسیونالیسم و بروز جنگ، نمی‌شد و نمی‌شود به این پدیده‌های منحوس پایان داد.

احساسات گنگ و شریف توده مردم زحمتکش واقعیت داشت اما کافی نبود. چنین احساسات شریفی نه فقط در رستوران‌های ارزان زوربخ، بلکه در خود جبهه نیز بروز پیدا می‌کرد. پنج ماهی از شروع جنگ اول نگذشته بود که کریسمس فرا رسید. نه فقط در یک مورد، بلکه در موارد بسیاری سربازان آلمانی و فرانسوی و انگلیسی از سنگرهای خود بیرون آمدند، به سنگر "دشمن" رفتند و عید مبارکی کردند. در برخی موارد سربازان دو طرف در زمین بی صاحب بین دو سنگر (no man's land) کریسمس را در مراسم مشترکی جشن گرفتند. اوج این ابراز برادری (fraternization) جایی بود که سربازان دو ارتش در حال جنگ به جای جنگیدن با یک دیگر با هم فوتبال بازی کردند. تنها در نامه‌هایی که سربازان از جبهه می‌فرستادند واقعیت جشن مشترک کریسمس و فوتبال بازی کردن شان با "سربازان دشمن" ثبت شد. در سال ۲۰۰۵ بر مبنای همین اسناد یک فیلم ساز فرانسوی، کریستین کریون، فیلم دیدنی‌ای به نام "کریسمس مبارک" ساخت (۵). آری، بعد از یک قرن، حقانیت همبستگی انسانی و پوچی میهن پرستی جنگ اول جهانی اکنون چنان بدل به عقیده عمومی شده که بی بی سی و سی ان ان هم اخبار مربوط به مسابقه فوتبال در جبهه را، با صد سال تأخیر، انتشار

دادند و اکنون می توان اخبار و اسناد زیادی از این رویداد تاریخی را در اینترنت یافت(۶). اما در دل جنگ بی سابقه و خونینی که جریان داشت، بروز احساسات شریف و برحق سربازان به تنهایی نمی توانست به جنگ پایان دهد.

ژنرال های هر دو طرف سراسیمه رو به تنبیه آوردند تا مبادا این اخبار پخش شود و چنین احساساتی در سایر سربازان هم بروز کند. کشتار بی ثمر دو ارتش از یک دیگر بیش از سه سال و نیم دیگر در جبهه غرب ادامه یافت، و هرچه روحیه عصیان سربازان در برابر فرمان های بی منطق ژنرال ها بالا می گرفت، انضباط سرکوبگر نظامی تشدید می شد. دیسپلین نظامی حدی نمی شناخت، و وقتی سربازها از اجرای دستور حمله بی ثمر سر باز می زدند، مجازات شان اعدام بود. موارد تمرد در همه ارتش های درگیر بروز کرد، اما مشهور ترینش تمرد تقریباً نیمی از سربازان فرانسوی حاضر در جبهه غرب در ماه آوریل ۱۹۱۷ است. ژنرال های وطن پرست فرانسوی بیش از سه هزار سرباز سپاه خودشان را به دادگاه نظامی سپردند. نزدیک به دو هزار نفر از آنها به حبس طولانی با اعمال شاقه محکوم شدند، حدود ۵۰۰ نفر حکم اعدام تعلیقی گرفتند، و ۴۹ نفر را هم به جوخه آتش سپردند. فیلم قدیمی "راه افتخار"، شاهکار استانی کوبریک، جریان محاکمه نظامی و محکومیت چند سرباز متمرد روایت می کند. عنوان فیلم اشاره به مصراع مشهوری است که "راه افتخار به گور ختم می شود"(۷).

اگر نمی شد احساسات سربازان را با تبلیغات ایدئولوژیک ملی و مذهبی منحرف کرد، می شد بروز این احساسات را با دیسپلین نظامی سرکوب کرد. تمرد در ارتش های دیگر نیز کم نبود، ولی نفس تمرد تکافو نمی کرد. آنچه حیاتی اما کم بود فعالیت جمعی ای بود که بتواند تغییرات سیاسی نقشه مندی ایجاد کند که علل ریشه ای این جنگ را از میان بردارد. درست همزمان با تمرد ارتش فرانسه در آوریل ۱۹۱۷، لنین به روسیه ای که تزار را سرنگون کرده بود بازگشت. شش ماه بعد، در روسیه انقلابی، کنگره شورای کارگران و سربازان و دهقانان قدرت را به حزب بلشویک داد که یک شعار محوری اش پایان فوری و بی قید و شرط جنگ بود. جنگ اول جهانی به یمن خروج روسیه انقلابی از جنگ پایان گرفت.

عروج مجدد ناسیونالیسم در امریکا و اروپای امروز همراه با جنگ نیست (یا بنا به تحلیل برخی از صاحب نظران، هنوز همراه با جنگ نیست). اما واقعیت ناسیونالیسم امروز در غرب نیز ریشه در رقابت صاحبان سرمایه دارد. امروز هم تنها راه مقابله با ناسیونالیسم، رادیکال بودن به اندازه خود واقعیت است.

زیر نویس ها:

- 1) <https://www.youtube.com/watch?v=vH3-Gt7mgYM>
https://www.youtube.com/watch?v=rblfKREj50o&list=PLwCd_jgvjTjOzP7O9REbcqJNJuyzhJzC0
- 2) Helen Rappaport 2012. *Conspirator: Lenin in Exile*. Basic Books.
- 3) R. Craig Nation (1989). *War on War – Lenin, the Zimmerwald Left, and the Origin of Communist International*. Duke University Press.
- 4) Valeriu Marcu, cited in Matthew Baumont et al (eds.) (2007). *As Radical as Reality Itself: Essays on Marxism and Art for 21st Century*. Peter Lang, pp.16-17.
- 5) <https://www.youtube.com/watch?v=KRrr-CDXijs>
<https://www.youtube.com/watch?v=i2qLeCk9z1w>
- 6) https://en.wikipedia.org/wiki/Christmas_truce
<http://www.bbc.co.uk/guides/zxsfyrd>
<http://edition.cnn.com/2014/12/23/sport/football/christmas-truce-football-match/>
<http://www.telegraph.co.uk/history/world-war-one/11310353/The-truth-about-the-Christmas-Day-football-match.html>
www.history.com/topics/world-war-i/christmas-truce-of-1914
<http://www.espnfc.us/blog/espn-fc-united-blog/68/post/2191045/christmas-truce-soccer-matches-during-world-war-one>
<http://www.historylearningsite.co.uk/world-war-one/the-western-front-in-world-war-one/christmas-1914-and-world-war-one/>
<http://www.independent.co.uk/news/uk/home-news/christmas-truce-of-1914-letter-from-trenches-shows-football-match-through-soldiers-eyes-9942929.html>
<http://www.worldwar1.com/heritage/xmast.htm>
- 7) https://www.youtube.com/watch?v=nmDA60X-f_A